



موسی اکرمی استاد دانشگاه

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش (۱) این نگارنده ناجیز، همچون بسا کسان دیگر، همچنان در سوگ درگذشت ایراندخت بزرگ، مریم میرزاخانی، دختر نازنین من و ما یا خواهر نازنین تو و شما، «بِر درگاه کوه»، «در معبر بادها [...] در چارراه فصول، در چارچوب شکسته پنجره‌ئی که آسمان ابر آلوده را قابیی کهنه می‌گیرد»، «می‌گیرم» و خواهم گریست.

(۲) این نگارنده، در جایگاه کسی که چندین‌سال است در سطح تحصیلات تکمیلی، هم تاریخ علم دوره اسلامی (به‌ویژه نجوم آمیخته با ریاضیات، فیزیک و فناوری) تدریس کرده‌ام، هم فلسفه ریاضیات، بر این باور شاید ناراست هستم که در ایران و جهان اسلام دست‌کم پس از غیاث‌الدین جمشید کاشانی (کشته یکم تیرماه ۸۰۸ خورشیدی، با عمری نزدیک به عمر این ایراندخت بزرگ) (۱) هیچ‌کس دستاوردی در ریاضیات به بزرگی دستاورد این شهانوی ریاضیات نداشته است و (۲) هیچ‌کس به افتخارات بزرگی در حد افتخارات جهانی او دست نیافته است. (۳) ازاین‌رو تردید ندارم که این ایراندخت بزرگ جاودانگی یافته است به جاودانگی ریاضیات، هرگاه در نگاهی واقع‌گرایانه جهان ریاضیات را جاودانه و ازلی-ابدی بدانیم، جهانی که کشف می‌شود و به جاودانگی بس فراتر از ریاضیات هرگاه آن را برساخته آدمی تلقی کنیم؛ برساخته‌ای که به گونه‌ای ابداع می‌شود.

(۴) از این دیدگاه این ایراندخت ما به همه انسان‌ها، همه فرهنگ‌ها و همه جوامع تعلق دارد؛ همان‌گونه که ریاضیات، با هر نگاهی که به آن داشته باشیم، به همگان، از گذشته تاکنون و آینده، تعلق دارد.

(۵) این شهانوی ریاضیات در عالم خاکی، بر پایه قانون اساسی دو‌کشور ایران و آمریکا، دارای دو تابعیت و دارای دو وطن، بوده است؛ نخستین وطنش ایران و دومین وطنش آمریکا.

(۶) پیکر بی جان او در دومین وطنش، در دیاری جز زادگاه او، به خاک سپرده می‌شود تا زیارتگاه خاکی همه رندان اندیشه و فرهنگ جهان شود.

(۷) همه می‌دانند که هرگاه شخصیت یک فرد در زادگاهش شکل گرفته باشد، معمولا چنان است که تا پایان عمر مهر زادگاه و نخستین وطنش هرگز در سایه مهر دومین وطن او قرار نمی‌گیرد، به‌ویژه آنکه نخستین زادگاه کشوری چون ایران باشد که خود زادگاه و مهد هنر و ادب و دانش و فرهنگ و حکمتی به‌راستی بی‌همتاست.

(۸) نخستین واکنش من به خبر انتشار یافته درباره محل خاک‌سپاری او، افسوس و درنج بود که ایران و ایرانی از حضور جسم درخاک‌خفته او بی‌بهره خواهد بود.

(۹) با اندکی تأمل پذیرفتم که این امر دلایل و علل خاص خود را داشته است و باید پذیرم که خانواده ارجمندش همه مقتضیات را در نظر گرفته و به چنین تصمیمی رسیده‌اند. به‌آسانی می‌توان دلایل و علل بسیاری را در تشکیل «سبب کافی» یا «علت تامه» چنین تصمیمی یافت.

آشکار است که در اینجا برای پرداختن به چنین علمی مجال درخوری فراهم نیست، ولی مایلیم نگاهی به وجوه منفی یا علل سلبی یا عوامل بازدارنده احتمالی بیندازم و همه نخبان فکری و مسئولان دلسوز کشور را به همدلی و هم‌فکری و تأمل و راهنمایی در حرکت به‌سوی آینده دعوت کنم.

۱. به یاد داریم که این ایراندخت ما با زمانه‌ه حادثه جانکه سقوط اتوبوس حامل دانشجویان شرکت‌کننده در مسابقات ریاضیات دانشجویی به دره، در ۲۶ اسفندماه ۱۳۷۶، بود. پرسش‌های بسیاری درباره این حادثه وجود دارد. برخی از این پرسش‌ها درباره مسائل مرتبط با پرونده قضائی این رویدادند که البته برخی از آنها هنوز پاسخخی درخرو نیافته‌اند. برخی از پرسش‌ها پرسش‌های مهمی‌اند که همواره می‌توان آنها را طرح کرد؛ اگر این ایراندخت ما هم کشته شده بود چه می‌شد؟ یا در صورت او دیگر نمی‌توانست کاشف یا مبدع آن ریاضیاتی باشد که برنده مدال فیلذز آباد و مثل... و خیلی چیزهای دیگر؛ در همه این موارد تنها با حرف‌هایی مانفیست‌وار و استیتمنت‌گونه! و غالبا هم با لحنی تند و هیجانی و لبریز از احساس مواجیم که اینستارگام و تلگرام و توئیتر و خلاصه فضای کنش ارتباطی جمعی را در کسری از ثانیه آنچنان تبزده و ملتهب می‌کند و از آن طرف خیلی سریع هم این موج، با پیداشدن سروکله حادثه‌ای دیگر- و عادت کرده‌ایم که همه هم از دم، تلخ و بد!- فروکش می‌کند و به استقبال سوزهای تازه می‌رویم!

دوم- مریم میرزاخانی چقدر نسبت دارد با افق ما و زیست جهان ما مردم؟ نگاه و شیوه زیستن او چقدر نزدیک ماست اگر در ایران بود تا چه حد می‌توانست در شکله‌هی به این افق و نگاه و سلوک، توفیق یابد و همین شود که شد؟ ما چقدر مریم میرزاخانی پنهان و ناشناخته داریم که در فضای تهی از علم و آباشته از عصیبت، هرروز تلف می‌شوند و هرروز می‌میرند، بی‌آنکه کسی مرثیه‌ای برایشان نوشته باشد. و بی‌آنکه حتی شناسخته شوند و به آن سطح از اعتبار و شهرت جهانی و دریافت بزرگ‌ترین جایزه علمی دنیا که می‌توان تصور کرد، برسند؟ چقدر فکر کرده‌ایم که اصلا این فضایی که به‌لفظ دولتمردان ما، که ساختار ذهن و زبان ما را احاطه کرده، چه میزان قابلیت دارد که مریم میرزاخانی از دل خود بیرون بدهد؟ مریم میرزاخانی در این فضایی که ما داخلش نفس می‌کشیم و حرف می‌زنیم و درس می‌خوانیم و زندگی می‌کنیم، اصلا غریب‌تر از آن چیزی است که فکشر را بکنید!... باور کنید!

آرامگاه ایراندخت بزرگ در سرزمینی دیگر

شرایط سخت و تکلیف ما

مهرآبادی زنده مانده بودند، آیا آنان نیز بخش دیگری را ریاضیات را کشف یا ابداع نمی‌کردند؟ این کشف‌ها یا ابداع‌ها چه تأثیری در جهان ریاضیات و فیزیک و هنر و فرهنگ و حتی سیاست می‌داشتند؟ به‌راستی فقدان چنین نخبانی زبانی بس عظیم است، هم بر شخص آنان باید گریست، هم بر نوع انسان که نتوانسته است از نبوغ آنان بهره گیرد.

۲. اگر ایراندخت ما برای ادامه تحصیل و تدریس به دانشگاه‌هایی چون هاروارد و پرینستون و استفورد رفته بود، آیا می‌توانست استعداد خود را شکوفا کند و به چنین یافته‌های عظیم و مقام‌ها و افتخاراتی دست یابد؟ ۳. اگر او تصمیم می‌گرفت برای ادامه زندگی به زادگاه و نخستین وطن خویش که آن را بسیار گرمی می‌داشت بازکرد، چگونه، در چه محیطی و با چه روابطی می‌توانست پژوهش‌هایش را ادامه دهد؟ ۴. ایران در سنجش با دیگر کشورها بیشترین نخبه را در زمینه‌هایی چون علم، هنر، ادب، تجارت، کارآفرینی و سرمایه‌گذاری در خارج از مرزهای خود دارد. صرف‌نظر از مواضع سیاسی افراد وابسته به این جمعیت عظیم و همچنین گذشته از هر دیدگاهی که هرکس می‌تواند در مخالفت با موافقت با نوع کار و فعالیت و دستاوردهای آنان داشته باشد، نمی‌توان چشم را بر این سرمایه عظیم بست. ۵. باید همه دلسوزان دست‌کم در خلوت خویش و همچنین در اتاق‌های فکر احتمالی بپذیرند که ما با پدیده «فرار مغزها» روبه‌رو بوده و روبه‌رو هستیم، من را با کسانی که آگاهانه از ترک وطن هم‌وطنان خرسند بوده‌اند و خرسندن کاری نیست، بی‌تردید چه بپذیرند و چه نپذیرند، آنان خواسته‌اند و می‌خواهند که از شر رقیب احتمالی برای خود یا گروه خود خلاصی یابند، ولی می‌توان خدمت‌کسانی که در تحلیل خویش این پدیده خروج نخبان از کشور را «مهاجرت مغزها» می‌دانند گفت که این نگرش نادرست است. از همان آغاز می‌توان پرسید چرا این حرکت یک‌سویه است؟ چرا این جمعیت عظیم به خارج از کشور می‌رود و بخش اعظم آن حاضر به بازگشت نیست؟ چرا مهاجرت مغزها از کشور‌های دیگر به‌سوی ایران صورت نمی‌گیرد؟ چرا آنان که رفته‌اند چندان انگیزه‌ای برای بازگشت ندارند؟ چرا شمار زیادی از آن شمار اندکی که با شوق و آرزو و امید بسیار به این نخستین وطن خود بازگشته‌اند و بازمی‌گردند، به‌سرعت و برای همیشه به همان وطن‌های دوم خود برمی‌گردند؟

۶. آیا برای چندمین‌بار وقت آن نیست که همه مسئولان دلسوز به‌گونه‌ای جدی بیندیشند که: ۶-۱) ما با پدیده فرار مغزها روبه‌رو بوده‌ایم و هستیم که برای کشور بسیار زیانبار است؟ نباید چنان کنیم که نتوان آن را نهایتا جز خودفریبی و دگرفریبی دانست. چند کلمه‌ای در باب ماو «مریم میرزاخانی»

فرداد زادمحسناعتدال جان ایرانی

سوم- مریم میرزاخانی متعلق به منظومه‌ای است که یک: پارادیمش دو: پرابلماتیک و پرابلمش: «علم» است؛ علم ساینس کاشف و کاوشگر و گستاخ! علم سیری‌ناپذیر و توقف‌ناپذیر و مهارناپذیر البته! نه علمی که ما می‌شناسیم و دانسته می‌شناسد! خب حالا ما کجای این نگاه و این افق و این منظومه‌ایم؟ کجایش؟!

مریم میرزاخانی، گرچه تا جوانی‌اش در همین سرزمین و در کنار ما زیسته بود و فارغ‌التحصیل همین دانشگاه شریف هم بود، اما تکوین شخصیت علمی‌اش محصول اینجا بود. محصول سیستم فکری و ارزشی مدرن بود که علم را «بومی‌سازی» نمی‌کند؛ و برای علم، خط‌مشی و چار‌چوب و مصوبه تعیین نمی‌کند؛ و برایش علی‌السویه یا بهتر بگوییم، خوشایندتر نیست که مغزهایش کوچ کنند و بروند تا یک در‌دسر، کمتر شود؛ محصول یک منظومه فکری است که علم، نه روبه سخت‌افزاری آموزش فن و تکنولوژی- چنان‌که علم در اینجا همین نقش را دارد!- بلکه هویت‌بخش و مبنای سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌هاست. مدیریت و توسعه منابع انسانی در دل همین منظومه رخ می‌دهد. ما در‌ست با غلط، نه پارادایمان علم است و نه پرابلم و مسئله و دغدغه‌مان؛ پشت این هم البته قرن‌ها سبتر یا خرد و عقلانیت و قرن‌ها بحران تفکر و غیاب فلسفه خوابیده که اینجا جای بحثش نیست.

پس: فقدان مریم میرزاخانی می‌تواند و باید، ما را به این فکر بیندازد که چه نسبتی است بین منظومه فکری ما و آنچه مریم میرزاخانی در آن، اعتبار گرفت و عنوان یافت و جهانی شد و قدر دید و بر صدر نشست؟

چهارم- او مثل خیلی از دانشمندان، تنها کارپرداز و اجراگر و حل‌کننده مسائل ریاضی نبود. در حرف‌هایی که زده، اگر بگردید ردپای اندیشه و نظرگاه معرفتی مستقلی را می‌بینید که می‌تواند ریشه در گرایش او به ادبیات و تخیل و هم نسبتش با فرهنگ و خرد ایرانی داشته باشد و این، موضوع یک بررسی در نگرش او به ریاضیات است. در یک کلمه، او از معدود دانشمندانی است که «ماتریکس» و «متافیزیک» ریاضیات، دغدغه و مسئله‌اش بود. دریافت‌های ذوقی او که مبتنی‌بر ایده «لذت کشف» بود، دریچه‌ای دیگر از نگاه به ریاضیات و «فلسفه ریاضی» را فراتر از کنش و رفتار کارکردی و اعدادمحور و صرفاً مبتنی‌بر محاسبات ریاضی‌گونه، ترسیم می‌کند. از اینجاست که می‌توان او را در امتداد

زاویه



۲-۶) باید جریان فرار مغزها تا حد ممکن متوقف شود. آشکار است که افرادی همچنان به تحصیلات خارج از کشور نیاز دارند. مهم ایجاد شرایط لازم برای بازگشت آنان است.

۳-۶) باید شرایط لازم برای بازگشت دلخواه افراد نخبه به کشور فراهم شود. ارکان این امر عبارتند از: (۱) وجود قوانین درخرو، (۲) وجود ساختار اداری درخرو، (۳) وجود شرایط عام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درخرو و (۴) وجود مدیران و نیروی انسانی درخرو.

جای آن است که با خود زمزمه کنیم که «هر شب ستاره‌ئی به زمین می‌کشد و باز، این آسمان غمزده غرق ستاره‌هاست». کشور ما می‌تواند باز هم بسا کسانی چون مریم میرزاخانی، آرمان بهرامیان، رضا صادقی، علیرضا سایه‌بان، علی حیدری، فرید کابلی، مرتضی رضایی و مجتبی مهرآبادی بیوراند. ازاین‌رو (۱) شرایطی فراهم کنیم که آنان در تصادفی جانکه ناشکفته برپز نشوند. (۲) شرایطی فراهم کنیم که به بهترین وجه بتوانند در اینجا تحصیل کنند. (۳) شرایطی فراهم کنیم که اگر به هر علت تحصیل در خارج از کشور را ترجیح می‌دهند، سرانجام به کشور بازگردند.

۴) شرایطی فراهم کنیم که اگر به هر علت ترجیح می‌دهند در خارج از کشور زندگی کنند، به‌آسانی بتوانند به زادگاه خود سفر کنند و با دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی کشور همکاری داشته باشند.

باید پذیریم که شرایط لازم و کافی در ایران عزیز ما وجود ندارد که اولاً فرار مغزها از میان برود، ثانیاً بازگشت مغزها صورت گیرد و ثالثاً کسی چون ایراندخت ما که به‌درستی لقب «شه‌بانوی ریاضیات» یافته است یا خانواده او بپذیرند که برای به‌خاک‌سپردن پیکر بی جان او نخستین وطنش بر دومین وطنش ترجیح داده شود.

ما هنوز حتی فاقد شرایط حداقلی تصمیم‌گیری اصولی درباره نوع تصویری هستیم که باید از چنین شخصیت بی‌همتایی در روزنامه‌ها چاپ شود. ما باوجود بهره‌گیری تقریباً یک‌قرنی از اصطلاح مثلثاتی کسینوس در همه دبیرستان‌ها و آشنایی عادی همه تحصیل‌کردگان دوره‌های راهنمایی و دبیرستان با آن، هنوز این آمادگی حداقلی فرهنگی را نداریم که هنگام نصب تصویر چنین شخصیتی بر بیلبوردهای کنار بزرگراه‌ها cos را به گونه‌ای بس زنده خط‌زنیم. ما هنوز آمادگی نداریم که تکلیف همسران و فرزندان چنین ایراندختانی را برای آمدن به کشوری فراهم کنیم که اگر هم قرار نیست وطن دوشمان بشود، در مقام زادگاه عزیز اذ‌س‌ترفته‌شان و در جایگاه یکی از افتخار‌آمیزترین کشورها برای آنان عزیز است و احتمالا می‌توانند در آن اقوام و میراث‌های غیرمتغول داشته باشند.

خط سیری یافت که نقطه و نقطه آغازش پیوند سرچشمه‌های خرد ایرانی در آغاز شکل‌گیری‌اش از قرون سوم و چهارم و دوران شکوفایی علم و عقلانیت در ایران دوره آلوده‌ی و سامانیان و در قالب ظهور شخصیت‌هایی چون: رازی و فارابی و ابن‌هینم و بیرونی و بوعلی و خوارزمی و خیام تیشابوری است. بگذارید اینجا یک کمی بیشتر توضیح بدهم:

اساساً «خرد ایرانی» بستی است که در آن ریاضیات و فلسفه- یا به یک معنا: کاوش‌های علمی و کنش‌های عقلی و نظری- با یکدیگر به تلاقی، تعامل و تعادل می‌رسند و یک منظومه را شکل می‌دهند. در س‌رآغاز تکوین این بستر انسان‌شناختی و هستی‌شناختی است که ابویعقوب سجستانی در رساله کشف‌المحجوب خود، بنیان گیتی و آفرینش را «خرد» می‌شمارد و در همان نگاه است که بزرگ‌ترین منظومه تاریخ ایران با «خداوند جان و خرد» آغاز می‌شود. گر نیک بنگریم؛ همه پایه‌گذاران این خرد نوظهور و مقارن با برآمدن اولین دولت مستقل ایرانی در خود، آمیزه و ترکیب خوش‌عیاری از ریاضی و علوم پایه؛ فیزیک و علم‌الاشیا، نورشناسی و اپتیک، طبیعیات و سماع طبیعی- فلکیات- نجوم- هیت، طب و... را دارند. با حکمت نظری و علوم عقلی و فلسفه اولی و الهیات و تجسم می‌بخشد. این ترکیب متوازن، معماری هوشمندانه نگاه انسان ایرانی در ساختن خرد و جان خویش است؛ و «نماد» و «طرز» آن «اعتدال» درونی و ساختاری خرد و فرهنگ ایرانی که ریشه در حکمت کهن هزارسال قبل از خود و «خرد مردابی» و «مزدیسپایی» دارد؛ همان که به سر‌برآوردن دوباره تمدن ایرانی انجامید. این موازنه و اعتدال و این ترکیب متوازن تفکر ریاضی‌گونه و حکمت نظری و معرفت باطنی، ه‌رجا که برقرار بوده، میزان الحراره و شاخص اعتدال در تفکر و در تمدن ایران را نشان داده و ه‌رجا که آن نیمه عقلانیت و حرکت و حیات و کنش علمی دچار خلل و گسست شده، منظری از بحران را در ذهن و زیست ایرانی فرانموده است. رونق هم‌زمان بازار علم و علوم عقلی و فلسفه‌پورزی با گرمی محافل عرفان و طریقت یازید و بوسعید و ابوالحسن خرقانی در دوران شکوفایی علمی ایران سخت قابل‌تأمل است؛ این گفت‌وگو و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و متعامل، نمایشگر خلاقت قوم ایرانی و زایشگری و پویایی فرهنگ اوست.

ادامه در صفحه ۱۲

پس‌لرزه‌های کنکور



محمدامین قانعی‌اراد

سیر تحول جامعه ما در دهه‌های اخیر، مولد کنکور بوده است. جامعه‌ای که قصد داشت با عبور از وضعیت طبقاتی، از موقعیت‌های انتسابی به سمت موقعیت‌های اکتسابی حرکت کند، شعار «توانا بود هر که دانا بود» را جایگزین روندهای پیشین «سالاری‌ها» کرد و کنکور متولد شد. حرکت به سمت ایران نوین، چیزی به نام دانشگاه را به وجود آورد که در دوره‌ای منبع توانایی و قدرت و سازندگی بود و مردم کم‌کم با این واقعیت اخت شدند که توانایی اجتماعی بستگی به دانایی دارد و راه رسیدن به این دانایی از مسیر دانشگاه می‌گذرد. لایذ کنکورهای امسال، در چنین روزهایی که آزمون خود را داده‌اند و بیش از قبل نسبت به نتیجه تلاش‌های خود نگران هستند این جمله را بارها شنیده‌اند که اگر درس نتوانید آینده خوبی نخواهید داشت، این نگاه، حاصل نظام گزینش علمی است که خرده‌فرهنگ کنکور را در طول سال‌های اخیر شکل داده و بخشی از خرده‌فرهنگ دانشگاه شده که همه اینها، به‌نوعی زیرمجموعه فرهنگ ساخت ایران نوین محسوب می‌شوند.

امروز اگرچه شاهد رشد خرده‌فرهنگ کنکور هستیم، ولی به نظر می‌رسد که جامعه و درعین‌حال دانشگاه، وعده‌های خود را به فراموشی سپرده و نتوانسته‌اند نظام طبقه‌بندی اجتماعی را با نظام دانایی منطبق کنند و سازگاری میان این دو به وجود آورند. شما همچنان از دانشگاه انتظار آن را دارید که برای آینده‌تان در حوزه‌های علمی و اشتغالی نقش‌آفرینی کند، اما به نظر می‌رسد این نقش‌آفرینی دیگر بسیار ناکارآمد شده است. در این میان اما کنکور همچنان خود را فره‌تر از قبل کرده و می‌کند تا جایی که امروز دیگر از یک خرده‌فرهنگ به نام کنکور حرف نمی‌زنیم، بلکه از صنعتی به نام کنکور سخن به میان می‌آید که انبوهی‌است از تبلیغات کلاس‌ها و استادان و کتاب‌های جورواجور که می‌خواهد نشان دهد تنها راه موفقیت از مسیری عبور می‌کند که آنها مشخص کرده‌اند. منطق چنین سیستمی، بر اساس پول تعریف شده است، نه توسعه فرهنگی که زمانی شعار بانیان کنکور بود. گردش عجیب مالی حول محور کنکور، دانش‌آموزان را فرسوده و افسرده کرده و به‌نوعی عدم علاقه در آنها به وجود آورده است. نشاط کسب دانش، قربانی رقابت بیهوده‌ای بر سر کالای آموزشی و موفقیت در کشف‌المحجوب خود، بیانش کمتر از آنند که بخواهند در مسیر موفقیت آموزشی کام بردارند.

کنکور امسال هم برگزار شد، درحالی‌که سیاست‌گذاران آموزشی، سال‌هاست که وعده می‌دهند چنین روش گزینش‌ی‌ای را حذف خواهند کرد. این گردش‌غول‌آسای پول و فرسودگی باز هم یک سال دیگر به چرخش خود ادامه داد، بی‌آنکه کسی دست بچباند و پیامدهای برگزاری سالانه کنکور را در فرهنگ دانشگاه‌رفتن نوجوانان و جوانان بررسی کند و تا زمانی که آن ایده‌های اولیه، در شکل فعلی بازیابی نشوند و دست به اصلاح الگوها بر اساس کارآمدی و ناکارآمدی آن نزنیم، در همچنان بر همان پاشنه خواهد چرخید.

معنی مرگ

بیش از ۴۰۰ نفر از دانش‌آموختگان دانشگاه شریف و دبیرستان فرزندگان یادداشتی در سوگ هم‌کلاسی دیرین خود، مریم میرزاخانی، نوشته‌اند. یادداشتی که به همراه اسم اعضاکنندگان در سایت امتداد منتشر شده است. متن این یادداشت به شرح زیر است:

یک خبر، گاه نخستین ماه یک تابستان را به واپسین ماه یک زمستان شبیه می‌کند و زخم یک زمستان را در تابستان می‌گشاید. نوشته‌اند مریم میرزاخانی در اثر سرطان درگذشت. این خبر برای رسانه‌ها، به معنی مرگ یک پهنر به‌المللی و یک دانشمند است. مثل هر خبری درباره هر شخصیت سرشناسی، خبر با تعبیرها و تفسیرهای ضدونقیض، با بحث‌ها و مجادلات بر سر آیدمی سرطان، ریشه‌شناسیش و انبوه نظرات پی گرفته می‌شود. آن‌سوی رسانه‌ها اما، مریم میرزاخانی از قالب چهره‌اش بیرون می‌آید و جسمیش را بازمی‌یابد – با همان لبخند، با همان کنجکاوگی و با همان فروتنی، تابستان امسال به زمستان بیست سال پیش می‌پیوندد که آن اتوبوس به دره رفت و یارانی رفتند و یارانی به‌جا ماندند. مریم از آن زمستان به این تابستان رسید تا عهده‌ی را به‌سربرد که با خود و با رویای خویش بسته بود. در تصویر ما، کنجکاو‌ی بی‌پایانش نماد مقاومت زنی‌ست که هرگز از جست‌وجو بازنایاستد و توانست در ارتفاع شکوهناک فروتنی، گردن به غرور برافرازد. مریم میرزاخانی، مثل یاران بیست سال پیشش، همیشه جوان به حرم خاطره درمی‌آید. دوست، مادر و همسری‌ست که وراي نامش، همیشه لبخندی بر چهره دارد و ششور زندگی را فاش بر زبان می‌آورد. همان شوری که او را به ممکن‌کردن محال برانگیخت. مریم، چون بسیاری از هم‌نسلان خویش، از دل جنگ و بمباران و فاجعه سر برافراخت و هرگز به افسوس ظلمت تن درنداد. اراده‌ای را به‌سر برد که بیان پرغرور عزت انسانی‌ست. ما، دوستان و هم‌کلاسی‌ها و هم‌دانشگاهی‌های او، مریم را همیشه جوان به خاطر خواهیم داشت، همیشه استوار، همیشه به لبخندی همیشه به شعله مهری که در دالش بود، و یاد و نامش در خاطرم‌ان به زندگی پرغورش ادامه می‌دهد. در مرگ، هیچ تسلا‌ی نیست و طعم تلخ غیاب را به کلمات نمی‌شود زدود؛ ولی شاید با همین کلمات بتوانیم پیغام همدردی و همراهی خود را به خانواده عزیز مریم، به همسر و همراه زندگیش و به فرزند نازنینش برسانیم. در اندوهشان شریکیم و یاد مریم را همیشه گرمی خواهیم داشت.



نظر

رزنه‌له‌هایی که احساس‌اشان نمی‌کنیم

محمد بودا‌غی: برای نداشتن خیلی چیزها، نه‌تنها تقلا‌ی نمی‌کنم، بلکه کنار می‌آیم و فراموش می‌کنم. «همه‌چیز می‌تواند فراموش شود و نداشته‌ها راحت‌تر از همه‌چیز».

وقتی از نداشتن صحبت می‌کنم، رواقع دارم از نقیض داشتن حرف می‌زنم، بنابراین عبارت «همه‌چیز می‌تواند فراموش شود و داشته‌ها راحت‌تر از همه‌چیز»، به شرط صدق عبارت نمی‌تواند صادق باشد. احساس نداشتن و توهم داشتن را نمی‌توانم با دو عبارت بالا توصیف کنم، اما می‌توانم به صورت شهودی، وجود «احساس نداشتن» و «توهم داشتن» را درک کنم.

احساس نداشتن بانوی دانشمند، مریم میرزاخانی را وقتی کنارمان همین بغل در دانشگاه شریف بود، وقتی استعداد خود را برای همه‌مان نشان می‌داد، درک می‌کنم. همان‌طور که اکنون و پس از مرگش بودنش را می‌فهمم. زیرنویسش می‌کنیم و ایرانی صدایش می‌زنیم. توهم داشتن مدالش را داریم... و واقعیت این است که ما چیزی نداریم. زمانی که کنارمان بود هم احساسی برای داشتنش نداشتیم. حتی رزنه‌ای را که از پس مرگ این دانشمند زیر پامان رخ داده حسن نمی‌کنم.

هرش، فیلسوف ریاضی‌دان، معتقد بود اگر در جای دیگری موجودات دیگری، غیر انسان، به شعوری دست یابند و علمی در سیاره‌ای دیگر پیدا کنند، مطمئناً تنها نقطه مشترک ما انسان‌ها با موجودات دیگر در سیاره و کرات دیگر، ریاضی است. شاید بتوان گفت اگر هنر رو به ادبیت حرف می‌زنند، ریاضیات از ازل تا ادبیت گسترده شده است. هر تحول و اثباتی در ریاضیات، به نحوی شگرف، جهان ما را تغییر داده است. ریاضی‌دانان به‌طور خارق‌العاده‌ای خود توصیف خود از جهان، صورت‌هایی بدیع از هستی ما را نشان دادند، به‌طورمثال یکی از آخرین تلاش‌های ریاضی‌دانان در سده اخیر، وجود کامپیوترها و سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی است که ریشه در نگاه هیلبرت و صورت‌گرایی و فرمالیسم او، اثبات قضیه ناتمامیت گودل و تلاش‌های آلن تورینگ و ماشین مجازی و علم محاسبه‌پذیری دارد.

اهمیت دانشن ریاضی‌دانان برای ایران اهمیتی به اندازه تغییر فضای فکری و سیاست‌گذاری علمی است. تلاش‌های میرزاخانی می‌تواند در سال‌های پیش‌رو تغییراتی بزرگ در فیزیک آماری و چه‌بسا در هندسه محاسباتی و شاید در مباحثی از محاسبه‌پذیری ایجاد کند؛ مباحثی که به‌شدت مورد توجه کشورهای پیشرفته است و نمی‌دانم چرا کسی از سیاست‌گذاران علمی کشور از خود سؤال نمی‌کند این‌همه علاقه کشور‌های پیشرفته برای چیست؟ رزنه‌های یافته‌های ریاضی‌دانان در ریاضیات در داخل کشور حس نشد؛ همان‌طور که تلاش‌های پژوهشگران ما درحال‌حاضر روی مسئله P و NP بدون حمایت خاصی صورت می‌پذیرد؛ تلاش‌هایی که به‌مراتب مهم‌تر از تلاش‌هایی است که در علوم‌ی مانند نانو و هسته‌ای انجام می‌شود، چراکه با پرداختن به این‌گونه مسائل ب‌یک‌باره درجه‌های بزرگی از دیگر علوم وابسته به ریاضیات گشوده خواهد شد.

تحول بنیادین در نگرش به ریاضیات و پژوهش‌های وابسته به آن احساس می‌شود. هر قدرت علمی در هر رشته مهمی، مجبور به عبور از دروازه ریاضیات است. تغییر احساس داشتن به واقعیت داشتن پژوهشگران علوم ریاضی، مستلزم نگرشی است که هم‌اکنون کشور‌های پیشرفته دارند: هر پژوهش اصیل و بنیادینی در ریاضیات مورد حمایت همه‌جانبه است.